فقه و اصول، سال چهل و نهم، شماره ۲، شمارهٔ پیاپی ۱۰۹
تابستان ۱۳۹۶، ۱۵۰-۱۲۹

بازپژوهی استدلال فقهای شیعه به آیات قرآن کریم در مورد حکم ازدواج با اهل کتاب*

دکتر سید نصراله محبوبی
استادیار دانشگاه آیت الله العظمی بروجردی
Email: dr.mahboubi46@gmail.com

چکیده

در این مقاله بعد از ذکر نظرات مختلف در خصوص ازدواج مرد مسلمان با زن یهودی یا نصرانی به اینکه کدام یک از این نظرات از منظر قرآن کریم صحیح می‌باشد پرداخته است و در این راستا ابتدا آیاتی‌که بر تحریم ازدواج با زنان اهل کتاب به آن‌ها استدلال شده است مطرح و دلالت این آیات بر موضوع مورد بررسی قرار گرفته است و همچنین بعد این مرحله آیات معارض با این دلالت بررسی شده و در آخر به جمع‌بندی پرداخته شده است که از مهم‌ترین نکات مورد بررسی شمول کلمه مشرکین در آیه ۲۲۱ سوره بقره است بر اهل کتاب می‌باشد که بر فرض این شمول که بنا بر توضیحات ذکر شده در متن نتیجه تحقیق بر خلاف آن است، به بررسی تعارض دو آیه ۲۲۱ سوره بقره و آیه ۱۰ سوره ممتحنه با آیه ۵ سوره مائده پرداخته شده و نتیجه گرفته شده آیه ۵ سوره مائده منسوخ نشده است و در طرح مطالب نظر مشهور در این موضوع نیز مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: مشرک، اهل کتاب، ازدواج دائم، قرآن کریم، مسلمان، آیات، فقهاء.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹٤/۰٦/۱۳؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۵/۰۳/۱۲.

DOI: 10.22067/fiqh.v0i0.49596

مقدمه

از مباحث مهم در حقوق اسلامی، ازدواج با زنان اهل کتاب است. اهمیت این بحث را می‌توان از فراوانی احکام فقهی و گوناگونی آثار اجتماعی آن دریافت که امروزه با توجه به کثرت روابط اجتماعی و فرهنگی وتوسعه روز افزون ارتباطات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و اقتضاء می‌کند که تحقیق و بررسی بیشتری درباره آن انجام شود، و از آن جایی که از دیدگاه هر مسلمان دین باوری، جاودانگی و همگانی بودن از ویژگی‌های این دین حنیف است واین دو اصل مسلم و خدشه‌ناپذیر است، پرداختن به این مبحث ضروری می‌نماید. از آنجا که این بحث در عین اهمیت از پیچیدگی خاصی برخوردار است بحدی که صاحب جواهر بعد از اتمام بحث بر این موضوع با جمله الحمد لله ثم الحمد لله که این بحث را توانستیم به نتیجه برسانیم بحث را به اتمام می‌رساند، و روشن است که بحث بسیار گسترده و دامنه داری است و نظر به گسترگی بحث و اهمیت پرداختن کامل به موضوع در این مقاله صرفاً به بحث از دیدگاه قرآن کریم پرداخته شده است و بدیهی است منبع احکام خداوند دوشی بی نهایت گران‌بها یعنی کتاب و سنت است.

شایان ذکر است درباره ازدواج زن مسلمان با مرد کافرکتابی یا غیرکتابی از موضوعاتی است که در فقه نسبت به حکم آن اتفاق نظر وجود دارد؛ تا آنجا که گفته می‌شود از امور ضروری بین فقهاء مسلمین؛ و اگر ضروری اسلام نباشد لااقل از ضروریات فقه است (فاضل، ۳/ ۲۸۳). از جمله در آیه ۱۴۱ سوره نساء آمده است: «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا»، خداوند هرگز بر مومنان برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است، با توجه به مفاد آیه ۳۴ سوره نساء «الرجال قوامون على النساء» مردان سرپرست زنان هستند، قوامیت سبیل است، و زن مسلمان شرعاً مجاز نیست تحت سیطره غیرمسلمان قرار گیرد و نیز از ادله آن آیه: «يا أيها الذين آمنوا إذا جاءكم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن الله أعلم بإيمانهن فإن علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن إلى الكفار ...» (الممتحنه: ۱۰) اگر زن‌های آن کافران آمدند پیش شما آن‌ها را امتحان بکنید ببینید اگر آن‌ها مسلمان هستند دیگر نگذارید پیش شوهرانشان برگردند. وقتی این را می‌فرماید به طریق اولی نمی‌شود یک دختر مسلمان را حدوثا و ابتدائا به ازدواج یک کافر درآورد.

و نیز از جمله از دلایل اصلی آن روایات فراوانی است که به صورت صریح، ازدواج زنان مسلمان با مردان غیر مسلمان را مطلقاً ممنوع دانسته است.

امام خمینی در جلد دوم کتاب تحریرالوسیله، کتاب النکاح مبحث «القول فی الکفر» در این باره چنین آورده است: «لایجوز للمسلمة ان تنكح الكافر دواما و انقطاعا، سواء كان اصليا حربيا او كتابيا او كان مرتدا عن فطرة او عن ملة، ...» (امام خمینی، ۲/ ۲۵٤).

جایز نمی‌باشد زن مسلمان با مرد کافر ازدواج نماید؛ ودر این مسئله فرقی هم نمی‌کند که ازدواج بـرای همیشه و دایمی باشد یا موقت و انقطاعی؛ و نیز تفاوتی در اینکه کافر اصلی حربی باشد یا از اهـل کتـاب؛ مرتد فطری باشد یا مرتد ملیّ ندارد.

و در این زمینه، سید مرتضی در (المسائل الناصریات) می‌نویسد: «لاخلاف بین الامة فی انـه لایجـوز ان یزوج المرأة المسلمة المؤمنة بالکفار.» (علم الهدی، ۱۸/ ۷٦) در میان امت اسلامی اختلافی نیست که تزویج زن مسلمان با ایمان به کافران جایز نیست. محقق کرکی نیز در جامع المقاصد می‌نویسد: «لاخلاف بین اهل الاسلام فی انه لایجوز للمسلمة نکاح الکافر ای الاصناف الثلاثة کان.» (محقق کرکی، ۱۲/ ۳۹۱) بین مسلمانان اختلافی نیست در این که زن مسلمان نمی‌تواند به عقد کافر درآید، بدون فرق میان گروه‌های سه گانه کافر [اهل کتاب، کسانی که در مورد آنان شبهه اهل کتاب بودن است، مانند زردشتیان و غیـر اهـل کتاب، مانند بت پرستان] از این روی، در این پژوهش، بحثی از ازدواج زن مسلمان با اهل کتـاب بـه میـان نیآمده است آنچه در این نوشتار، مورد تحقیق و بررسی قرار می‌گیرد، ازدواج مرد مسلمان بـا زن کافرکتابیـه است،

قانون مدنی

قانون مدنی در ایران نکاح زن مسلمان با مرد غیر مسلمان را منـع می‌کنـد (مـاده ۱۰۵۹). امـا درمـورد نکاح مرد مسلمان با زن غیر مسلمان اعم از کتابی و غیر کتابی ساکت است. در ایـن صـورت آیـا می‌تـوان سکوت آن را حمل برجواز مطلق نمود اگر چه به علت مفهوم نداشتن وصف استناد به مفهوم مـاده صـحیح نیست.

پاسخ حقوقدانان به این سؤال غالباً مثبت است، جز آن که در ایران هر جا قانون از بیـان امـری سـاکت باشد نوعاً مطابق با نظر مشهور فقها عمل می‌شود و نظر مشهور فقهای امامیه تفصیل است حـال اگـر ایـن سکوت را حمل بر جواز مطلق شود آیا مورد تائید منابع احکام از جمله قرآن کریم است.

نظرات فقهای امامیه

در باره ازدواج مرد مسلمان با اصناف کافران غیر از اهل کتاب بـه اجمـاع مسـلمانان چنـین ازدواجـی صحیح نیست (محقق حلی، ۲/ ۵۲۰؛ شهید ثانی، ۷/ ۳۵۸).

اما در خصوص ازدواج مرد مسلمان با زن یهودی یا نصـرانی نظـرات مختلفـی مطـرح شـده اسـت از جمله:

۱. حرمت نکاح مطلقا؛

۲. جواز نکاح مطلقا؛

۳. جواز نکاح در عقد منقطع و حرمت در عقد دائم؛

۴. جواز در هنگام ضرورت و حرمت در هنگام اختیار و عدم ضرورت؛

۵. جواز در عقد منقطع یا هنگام ضرورت و حرمت در غیر این دو صورت (فخرالمحققین، ۳/ ۲۲).

بررسی آیات مورد استناد

بسیاری از علماء به پنج آیه ذیل ازآیات قرآن کریم برای تحریم این موضوع استدلال کرده‌اند.

آیه استنادی

آیه اول: سوره بقره، آیه ۲۲۱: «و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن...»، آیه دوم: سوره ممتحنه آیه ۱۰: «ولا تمسکوا بعصم الکوافر...»، آیه سوم: سوره مجادله، آیه ۲۲: «لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله...» آیه چهارم: سوره حشر، آیه ۲۰: «لا یستوي أصحاب النار وأصحاب الجنة...»، آیه پنجم: سوره نساء، آیه ۲۵: «ومن لم یستطع منکم طولاً أن ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت أیمانکم من فتیاتکم المؤمنات».

برخی از علماء مثل صاحب جواهر (۳/ ۳۶) به همه این آیات استناد نموده‌اند و برخی مثل علامه حلی (۷/ ۷٦) و فرزندش فخر المحققین (فخرالمحققین، ۳/ ۲۲) بعضی از این آیات مورد استناد قرار داده‌اند.

ما در اینجا به بررسی دلالت این آیات بر موضوع مورد بحث می‌پردازیم.

تبیین مدلول آیات

آیه اول: «ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن ولأمه مؤمنه خیر من مشرکة ولو أعجبتکم ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو أعجبکم أولئک یدعون إلی النار والله یدعو إلی الجنه والمغفره بإذنه ویبین آیاته للناس لعلهم یتذکرون» (بقره: ۲۲۱) و با زنان مشرک تا ایمان نیاورده‌اند ازدواج نکنید. کنیز با ایمان از زن آزاد بت پرست بهتر است؛ هر چند شما را به شگفتی آورد. و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست تا ایمان نیاورده‌اند در نیاورید. یک غلام با ایمان از یک مرد آزاد بت پرست بهتر است؛ هر چند شما را به شگفتی آورد .آن‌ها به سوی آتش دعوت می‌کنند و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می‌کند و آیات خویش را برای مردم روشن می‌سازد، شاید متذکر شوند.

بسیاری از علماء از جمله شیخ طوسی در تهذیب (۷/ ۲۹٦) و خلاف (٤/ ۳۱٤) و نیز شیخ مفید در

مقنعه (۵۰۰) و سید مرتضی در انتصار (۲۷۹) ابن ادریس در سرائر (۲/ ۵۲۷) به این آیه برای تحریم ازدواج با زن اهل کتاب استدلال نموده‌اند.

نحوه استدلال

استدلال به این آیه بر موضوع به سه طریق الف: استدلال به نهی «لا تنکحوا المشرکات»، ب: به غایتی که برای نهی ذکر شده است یعنی جمله «حتی یومن» و نیز ج: به تعلیل آیه آنجا که می‌فرماید: «اولئک یدعون الی النار ...» انجام گرفته است.

الف: استدلال به «لاتنکحوا المشرکات»

کلمه (المشرکات) مفید عموم است، چون این لفظ جمع است و همراه با الف و لام جنس می‌باشد و در این آیه ازدواج با زنان مشرک نهی شده است و اهل کتاب نیز مشرک هستند و همانطور که واضح است بحث اصلی بر شمول کلمه مشرک در این آیه بر اهل کتاب است اینجا مفسرین و فقهاء دو گروه هستند، برخی قائل هستند که مشرکات شامل اهل کتاب می‌شود، برخی هم قائل هستند به اینکه مشرکات در اینجا شامل اهل کتاب نمی‌شود و برای شمول کلمه مشرکین براهل کتاب به آیاتی از قرآن کریم استدلال شده است که از جمله آن‌ها:

۱. «وقالت اليهود عزير ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بأفواههم يضاهئون قول الذين كفروا من قبل قاتلهم الله أنى يؤفكون * اتخذوا أحبارهم ورهبانهم أربابا من دون الله والمسيح ابن مريم وما أمروا إلا ليعبدوا إلها واحدا لا إله إلا هو سبحانه عما يشركون» (توبه: ۳۰ - ۳۱).

مفاد این آیه صحت بکار بردن کلمه مشرک بر اهل کتاب را به ما می‌فهماند، زیرا قرآن کریم درباره اهل‌کتاب که عزیر و مسیح را پسر خدا می‌دانند، تعبیر شرک را به کار برده است: «سبحانه عما يشركون»؛ پس احکام مشرکان شامل آنان نیز می‌شود.

و خداوند در انتهای آیه می‌فرماید: «سبحانه و تعالی عما یشرکون» و این‌ها را به عنوان مشرک قرار داده است و در همین آیات آمده که این‌ها برای احبار و رهبانشان مقام ربوبیت قائل هستند. صاحب کتاب مسالک در آخر می‌گوید ما از این آیه استفاده می‌کنیم نکاح با مشرکات چه اهل کتاب باشند و چه غیر اهل کتاب، اهل کتاب هم چه ذمی و چه حربی، مطلقاً باطل و حرام است (شهید ثانی، ۲/ ٦٧). شیخ طوسی هم در کتاب تبیان همین استفاده را از این آیه کرده (۵/ ٦٣).

اشکال علامه طباطبایی و بررسی آن

علامه استناد به «یشرکون» در انتهای آیه را برای رسیدن به مقصود نمی‌پذیرد به این بیان که: گاه می‌توان یک فعل را در موردی به کار برد، ولی یکار بردن اسم فاعل همان فعل صحیح نیست مثلاً اگر فردی مطلبی

را بداند در باره او می‌توان گفت یعلم اما عرف کلمه عالم را در باره او بکار نمی‌برد (طباطبایی، ۲/ ۲۵۲).

توضیح کلام ایشان اینکه: اگر به شخصی فعلی اسناد داده شد، ملازمه ندارد که وصف و تسمیه هم بـر آن شخص صادق باشد بعنوان مثال اگر به شخصی گفتند أشرکت بالله ملازمه ندارد که حتماً بـه او مشـرک بگوییم. اگر به شخصی گفتیم کفرت بالله ملازمه ندارد که به او کافر بگوییم که مثال واضح آن در آیه حـج است که می‌فرماید «ولله علی الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلاً ومن کفر فإنّ الله غنی عن العالمین» در این آیه به تارک الحج کفر را اسناد می‌دهد؛ اما اسناد به همین کسی که مسلمان است. ایشان می‌فرمایـد الآن می‌توانیم کفر را به او اسناد بدهیم، اما حقیقتاً نمی‌شود لفظ و وصف را بر او اطلاق کرد.

در این موضوع نیز روی این مبنا، بحث بر این است اگر گفتیم اهل کتاب که می‌گویند مسیح بـن اللـه، آیا به این جهت می‌توان شرک را به این‌ها اسناد داد، یا یهود بخاطر اینکه می‌گویـد عزیـر بـن اللـه می‌شـود می‌توان اسناد شرک به آن‌ها داد، آیا ملازمه دارد که بگوییم از مصادیق مشرک است؟ اگر مسـلمانی نمـاز را ترک کرد، می‌توانیم طبق روایت کفر را به او اسناد دهیم اما به این فرد از این به بعد می‌توانیم بگوییم کافر و احکام کافر را بر او بار کنیم؟ قطعاً، چنین نیست. ایشان می‌فرماید از نظر ادبی به این شخص می‌شود کفـر را اسناد داد، اما نمی‌شود به او گفت کافر. در باب اهل کتـاب هـم همـین اسـت. لـذا، علامـه می‌فرماینـد «مشرکات» در این آیه شریفه اصلاً شامل اهل کتاب نمی‌شود.

پاسخ اشکال علامه

علماء اصول بحثی را دارند که مبادی مشتقات مختلف است؛ بعضی از مبادی به صورت ملکه اسـت، اگر کسی ده، بیست و یا صد مسئله فقهی را فقط بلد است، اما فقاهت ملکه او نباشد، به او فقیه نمی‌گویند. اگر کسی در ده مورد یا صد مورد از خودش عدالت به خرج داد، تا ملکه‌اش نشود، به او عادل نمی‌گویند؛ و گاه برخی از مبادی عنوان حدوثی دارد؛ برخی از مبادی عنوان حرفه دارد. کلام علامه در موارد و مبـادی‌ای که ارتباط به مسائل اعتقادی ندارد، درست است، اما در مبادی‌ای که جنبه اعتقـادی دارد، اگـر کسـی یـک لحظه یا در یک مورد کفر بورزد، این در وجود او هست و از بین نرفته است؛ این کفر همراه او هسـت؛ هـر آن به او می‌شود گفت کافر. اگر شرک ورزید، هر آن به او می‌شود گفت مشرک. ما نمی‌تـوانیم در مبـادی‌ای که جنبه اعتقادی دارد، بین اسناد و توصیف فرق قائل شویم.

۲. «هو الذي أوسل وسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشـرکون» (صـف: ۹) بنابراین استدلال که از آنجا که کراهت یهود و نصاری از غلبه اسلام بر ادیان دیگر اگـر بیشـتر نباشـد کمتـر نیست در نتیجه مشرکون در این آیه تمام کافران اعم از بت پرستان و یهودیان و مسیحیان را شامل می‌شود.

۳. «ما کان إبراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما ومـا کـان مـن المشـرکین» (آل عمـران:

(٦٧).

با این استدلال که مشرک نبودن حضرت ابرهیم خلیل تعلیلی برای اینکه یهود و نصاری مشرک بوده‌اند.

٤. «قل یا أهل الکتاب تعالوا إلي کلمةٍ سواءٍ بيننا و بينکم ألا نعبد إلا الله و لا نشرک به شيئاً و لا يتخذ بعضنا بعضاً أورباباً من دون الله فإن تولوا فقولوا اشهدوا بأنا مسلمون» (آل عمران: ٦٤) این آیه اهل کتاب را به توحید و ترک شرک و رب قرار دادن برخی انسان‌ها فرا می‌خواند که از آن، مشرک بودن اهل کتاب استفاده می‌شود.

از این آیه، بر می‌آید که اهل کتاب یکتاپرست نبوده به سه خدا قائل بوده و لذا مشرک هستند.

آیات دال بر عدم مشرک بودن اهل کتاب

در مقابل آیات فوق آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که از آن‌ها عدم صحت اطلاق مشرک بر اهل کتاب فهمیده و به آن استدلال شده است از جمله:

اول: از جمله ادله، استناد به آیه شریفه «کیف یکون للمشرکین عهد عند الله و عند رسوله» (توبه: ۷) است، علامه از کلمه عهد استفاده می‌کند که مشرکین نزد خدا و رسول عهدی ندارند، در حالی که اهل کتاب عهد دارند. پس معلوم می‌شود کلمه مشرکین شامل اهل کتاب نمی‌شود. (طباطبایی، ۲/ ۲۰۳).

دوم: و همچنین بر این عدم اطلاق لفظ مشرک بر اهل کتاب می‌توان به آیه «و لتجدنهم أحرص الناس علی حياة و من الذين أشرکوا...» استنادکرد زیرا در این آیه اهل کتاب از مشرکین حریص‌تر به حیات دنیا معرفی شده است که دلالت می‌نماید اهل کتاب مشرک نیستند.

سوم: از مهم‌ترین آن‌ها آیاتی است که در آن‌ها کلمه اهل کتاب بر مشرکین عطف شده است که از جمله آیات شریفه زیر است:

۱- «ما يود الذين کفروا من أهل الکتاب ولا المشرکين أن ينزل عليکم من خير من ربکم والله...» (بقره: ۱۰۵) ۲- «ولتسمعن من الذين أوتوا الکتاب من قبلکم ومن الذين أشرکوا أذی کثيراً...» (آل عمران: ١٨٦) ۳- «لم يکن الذين کفروا من أهل الکتاب والمشرکين منفکين حتی تأتيهم البينة...» (بینه: ۱) ٤- «إن الذين کفروا من أهل الکتاب والمشرکين في نار جهنم...» (بینه: ٦).

که در این آیات اهل‌کتاب بر مشرکان عطف شده و بعنوان قسیم آن آمده است که دلیل بر مغایرت مفهومی بین آن دو است در نتیجه تقابلی بین اهل کتاب و مشرک بیان شده است که لازمه آن عدم مشرک بودن اهل کتاب است .کاشانی در کتاب بدائع الصنائع می‌نویسید در آیه «لاتنکحوا المشرکات» اهل کتاب منظور نیست زیرا اگر چه اهل کتاب حقیقتاً مشرک هستند اما در عرف کلامی نزد مردم کلمه مشرک شامل اهل کتاب نمی‌شود زیرا در آیات متعددی خداوند کلمه اهل کتاب را بر مشرکین عطف داده است

(کاشانی، ۲/ ۲۷۰) و همانطور که جصاص در احکام القرآن بیان می‌کند اظهر این است که معطـوف غیـر معطوف علیه باشد (جصاص، ۱/ ٤۰٤).

صاحب جواهر درباره عدم شمول زن مشرک نسبت به زن اهل کتاب می‌فرماید: «منظور از این عطـف اهل کتاب بر مشرکین در آیات متعدد نفی اعتقادات اهل کتاب که موجب شرک است نمی‌باشد بلکـه نفـی تبادر اطلاق لفظ مشرک بر آن‌ها است (۳۰/ ۳۵).

آنچه می‌تواند تاییدی روشن، بلکه دلیلی قطعی بر گفتار ما باشد، این اسـت کـه مـدلول مطـابقی آیـه، درباره باقی ماندن بر ازدواج زنان کافر است. از سوی دیگر، بدون هیچ تردیدی اگر مرد کافری که همسـری از اهل کتاب در اختیار دارد، اسلام آورد، باقی ماندن وی بر این نکـاح، رواسـت و فقیهـان بـر ایـن حکـم وحدت نظر دارند، حتی صاحب جواهر آن را حکمی اجماعی می‌داند. بنابراین، همان گونه که گفتیم، مورد آیه، زنان مشرک و غیر اهل کتاب است (همو، ۲۹/ ۳۰) در غیر این صورت، لازم می‌آید، آیه مورد مطـابقی خود را در برنگیرد.

حال چاره این دو دسته آیات چیست؟ راه‌هایی برای رفع این تعارض می‌توان مطرح نمود کـه مهم‌تـرین آن‌ها راه زیر است:

فرق مشرک و کافر

در ورود به این مبحث شایسته است با معنای کافر و مشرک بخصوص با رویکرد معانی ایـن الفـاظ در قرآن کریم و صدر اسلام آشنا شویم برای دانستن فرق بین مشرک و کافر ابتدا لازم است تعاریف هر یـک از این‌ها را مورد بررسی قرار داد:

کفر در لغت: عالمان لغت، به معنای پوشانیدن چیزی و سـتر تعریـف کرده‌انـد. از ایـن رو بـه شـب و کشاورز «کافر» اطلاق می‌شود. کشاورز، بذر را در زیر خاک و شـب، اشـیاء خـارجی را در تـاریکی خـود می‌پوشاند. (جوادی آملی، ٦۷) کفر در انسان، پوشانیدن و کتمان آگاهانه است. از این رو نوعاً در تعریـف کفر، کلمه «جحود» و «انکار» بکار می‌رود. که مخالفت آگاهانه و لجاجت آمیز را می‌رساند. پس کـافر را کافر گویند چون نعمت الهی را می‌پوشاند (راغب اصفهانی، ٤۳۳).

اما کفر در اصطلاح فقهاء: در علم فقه: عنوان «کافر» در معنای گسترده‌ای کاربرد دارد و بر هر کس که منکر خدا و نبوت و یا یکی از ضروریات اسلام باشـد صـدق می‌کنـد اعـم از آنکـه انکـار از روی توجـه و معرفت باشد (کافر معاند) و یا از روی جهل و غفلت امـا می‌تـوان تحقیـق و تفحـص داشـته باشـد (کـافر مقصر) و یا اینکه فاقد توان و استعداد تتبع باشد (کافر قاصر) پس مقابل کفر عدم ایمان است یعنی هر کس که مؤمن نباشد، خواه ناخواه کافر خواهد بود.

امام خمینی در تحریرالوسیله می‌فرماید: «کافر آن کسی است که به غیر اسلام گرویده است یا به اسلام گرویده و لیکن چیزی را که می‌داند از ضروریات دین است بطوری انکار نماید که به انکار رسالت پیغمبر و یا تکذیب او یا ناقص دانستن شریعت مطهره برگردد. یا گفتاری و یا کاری از او سر زند که موجب کفر او شود و فرقی بین مرتد اصلی، چه حربی و چه ذمی نیست. اما ناصبی‌ها و خوارج که خدا آن‌ها را لعنت کنند نجس می‌باشند... اما غالی (کسانی که غلو می‌کنند و مثلاً مقام ائمه ـ علیهم السلام ـ را تا الوهیت بالا می‌برند) در صورتی که غلو او موجب انکار خدا یا توحید یا نبوت شود کافر و نجس است. و گرنه کافر نیست.» (امام خمینی، ۱/ ۲۱۱).

کفر در اصطلاح قرآن و روایات: در قرآن کلمه «کفر» و مشتقاتش نظیر کافر و کافرون و کفار و... بیش از پانصد مرتبه استعمال شده و در همه موارد آن به معنای واحد به کار نرفته است بلکه معانی و مراتب مختلف دارد.

چنانکه از امام صادق ـ علیه السلام ـ در مورد وجوه کفر در کتاب خدا پرسش شده ایشان فرمودند: کفر در کتاب خدا بر پنج قسم است (کلینی، ۳/ ۱۸۹)

۱. کسانی که حقیقتاً وجود خدا و ربوبیت او را و نبوت و معاد را منکرند مانند زنادقه (دهریه)

۲. انکار آگاهانه: یعنی علیرغم آنکه به وجود خدا علم و شناخت دارند اما باز منکرند «دین خدا را انکار کردند با اینکه در دل به حقانیت آن یقین دارند» (نمل: ۱۴)

۳. کفران نعمت: مانند آنچه از حضرت سلیمان ـ علیه السلام ـ نقل شده «این نعمت از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاس. (نمل: ۴۰)

۴. ترک دستورات و واجبات، مانند ترک حج واجب. کسانی که توانایی رفتن به بیت الله را دارند بر آن‌هاست که برای خدا به حج بروند و هر کس ترک کرد کفر ورزیده. (آل عمران: ۱۷)

۵. برائت از کافران مانند برائت حضرت ابراهیم ـ علیه السلام ـ و پیروان راستین او از آن‌ها «... ما از شما و از هر چه به جای خدا می‌پرستید و به شما کفر می‌ورزیم...» (ممتحنه: ۴)

پس شرک مقابل توحید و یگانگی خداست و از آنجا که توحید درجات و مراتب دارد شرک نیز مراتب دارد.

آنچه در قرآن بیش از همه مطرح شده شرک در عبادت است. البته در قرآن شرک مقابل ایمان آمده نه توحید پس چنین نیست که هر جا شرک مطرح شود به معنای بت پرستی باشد و موجب خروج از توحید و از زمره مسلمانان باشد. چرا که اصطلاح شرک علاوه بر اطلاقش بر ملحد و بت پرست؛ بر اهل کتاب (نصاری، یهود، مجوس)، بلکه بر برخی از مؤمنان هم اطلاق می‌شود. «و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم

مشرکون» بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند، جز اینکه مشرک‌اند. پس اکثر مؤمنان به خدا مشرک‌اند البته شرک خفی و ظریفی که مورد غفلت برخی از موحدان است (جوادی آملی، ٥٧٤).

لذا برخی مفسرین قرآن، معتقدند که می‌توان از آیات استنباط کرد که کلمه مشرک به معنای اسمی آن به اهل کتاب اطلاق نشده اما کافر اطلاق شده (طباطبایی، ۴/ ۵۴۰؛ جوادی آملی، ۵۷۴). قرآن می‌فرماید: «کافران اهل کتاب و مشرکان رها نمی‌شوند تا دلیلی آشکار برایشان بیاید.» (بینه: ۱).

در نتیجه کافرین زمان پیامبر از دو فرقه به وجود آمده و تشکیل شده بودند عده‌ای از آن‌ها قبل از کفر از مشرکین جزیرةالعرب، و عده دیگر قبل از کفر از اهل کتاب بودند.

البته این را هم نباید فراموش کرد که: تمام کافرین، مشرک هم هستند و به این اعتبار می‌توان آن‌ها را مشرک نیز نام برد. هرچند اهل کتاب هم به «شرک» خطرناکی، آلوده شده بودند، اما قرآن آن‌ها را به اسم خاص «اهل کتاب» نام می‌برد نه به عنوان مشرکین .لذا قرآن می‌فرماید: «یکن الذین کفروا من أهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة» (بینه: ۱) کافران از اهل کتاب و مشرکان (می‌گفتند:) دست از آیین خود بر نمی‌دارند تا دلیل روشنی برای آن‌ها بیاید، و نیز می‌فرماید «إن الذین کفروا من أهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم» (بینه: ۶) اگر به دوران رسالت رسول خدا حضرت محمد (ص) برگردیم، موضوع بیشتر روشن می‌شود. قبل از بعثت پیامبر بزرگ اسلام (ص) تمام مردم جزیرةالعرب ـ به جز عده قلیلی ـ یا مشرک بودند یا اهل کتاب .اما بعد از بعثت رسول نور و رحمت، همه آن‌ها به دین اسلام دعوت شدند . رسول مبعوث برای تمام مردم، و رحمة للعالمین، با آیات قرآن مسائل توحید، رسالت، معاد، هستی و انسان را با بهترین وجه تبیین و حقیقت دین را برای آنان روشن نمود و برای هر کدام از آن‌ها چه اهل کتاب وچه مشرکین مطلب را کامل آشکار نمود و حجت را به احسن وجه تمام نمود و در صورت برخوردار بودن از قلبی حق‌پذیر و فراهم بودن شرایط، به صف مؤمنین می‌پیوستند و این‌ها مؤمنین از اهل کتاب و مؤمنین از مشرکین بودند .و عده‌ای هم که قلبی ناسالم و پر از کبر و غرور داشتند، بر اعتقاد باطل خود اصرار ورزیدند و به صف کافرین پیوستند و قرآن آن‌ها را کافرین از اهل کتاب و کافرین مشرکین می‌نامد: «ما یود الذین کفروا من أهل الکتاب ولا المشرکین أن ینزل علیکم من خیر من ربکم» (بقره: ١٠٤)

(راه رفع تعارض) معانی مختلف شرک در قرآن

علامه طباطبایی می‌فرماید شرک مراتب مختلف دارد و چهار مرتبه ذکر می‌کند (طباطبایی، ۲/ ٢٨٤)؛ تعدد اله و اتخاذ الاصنام و الشفعاء؛ انسان نعوذ بالله قائل به تعدد خدا شود و بت را هم بپرستد و آن‌ها را شفیع بداند؛ این بالاترین مرتبه شرک در زمان رسول خدا (ص) بوده است. می‌فرمایند از این مرتبه پایین‌تر شرک اهل کتاب است که به نبوت پیامبر خودشان که مسیح باشد کافر شدند و نبوت پیامبر ما را هم کافر

شدند؛ و شرک همان اقانیم ثلاثه است؛ یهود هم که قائل‌اند عزیز پسر خداست، این هم یک نوع شرک است؛ اما این شرک یک درجه از آن شرک مرتبه اول پایین‌تر است. مرتبه سوم، این است که برای خداوند در عرض او، خدایی را قائل نشویم، اما اسباب ظاهریه را مستقل بدانیم؛ برای خورشید سببیت مستقل قائل شویم؛ برای باد یک سببیت مستقل قائل شویم؛ از این درجه پایین‌تر می‌فرماید شرکی است که لاینجو منه إلا المخلصون آن‌هایی که اخلاص دارند از آن نجات پیدا می‌کنند؛ و آن غفلت از خدا و توجه به غیر خداست.

به تعبیر دیگر عطف اهل کتاب بر مشرکین را از باب عطف عام بر خاص بدانیم همانگونه که در آیه «یا أیها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین أوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار أولیاء ... » (مائده: ۵۷) کفار که عام است و اهل کتاب را شامل می‌شود بر اهل کتاب که خاص است عطف داده شده است

لذا در دسته اول که مشرک بودن اهل کتاب فهمیده می‌شود مشرک به معنای عام منظور است و در دسته دوم که اهل کتاب به مشرک عطف داده شده است مشرک به معنای خاص منظور است.

از مجموع مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت منظور از مشرکات در آیه ظهور بر شمول اهل کتاب ندارد بلکه ظاهر آیه مشرک به معنای خاص منظور است و قرینه صحت چنین توضیحی برای آیه اینست که با آیه ۵ سوره مائده تعارضی پیدا نمی‌کند در نتیجه می‌توان نتیجه گرفت واژه مشرک ـ برخلاف کافر ـ در فرهنگ قرآن به معنی بت پرست و غالبا در مقابل اهل کتاب به کار می‌رود. بنابراین، حکم این آیه اهل کتاب را شامل نمی‌شود. یعنی گرچه لفظ (المشرکات) از لحاظ قواعد ادبی، لفظی فراگیر است، اما نمی‌توان این فراگیری را در آیه در برگیرنده زنان کتابی نیز دانست، چرا که هرگاه کلمه شرک در لسان شرع استعمال می‌شود، آنچه از آن به ذهن خطور می‌کند کافران غیرکتابی است. البته نمی‌خواهیم بگوییم یهودیان و مسیحیان در اعتقادات خود، پیراسته از شرک هستند، تا این سخن با آیاتی مانند آیه ۳۰ سوره توبه ناسازگار باشد، بلکه کار ما در این بهره‌گیری از تبادر است که در تعیین و تشخیص ظاهر الفاظ، نقش مهمی ایفا می‌کند. آنچه این سخن را به خوبی تأیید می‌کند، آیاتی است که در آن‌ها، لفظ (مشرکین) بر لفظ (اهل کتاب) عطف شده است.

ب: استدلال به غایت نهی «حتی یومن»

در آیه ۲۲۱ سوره بقره دومین استدلال به غایت نهی یعنی فقره «حتی یومن» آیه شریفه است یعنی شرط جواز ازدواج با اهل کتاب ایمان آن‌هاست که بنا بر فرض این شرط را دارا نیستند.

فخر رازی در این مورد می‌گوید مراد از این عبارت، ایمان بعد از اسلام نیست. بلکه مراد ایمان عین

اسلام است؛ یعنی اقرار به شهادتین. فخر رازی می‌گوید: «اتفق الکل علی أن المراد من قوله (حتی یؤمن) الاقرار بالشهادة والالتزام بأحکام الاسلام»، پس، این هم قرینه می‌شود بر اینکه مشرکات منظور همه غیر مسلمان‌ها است .غیر مسلمان کافر بت‌پرست را می‌گیرد، اهل کتاب از یهود و نصارا را هم شامل می‌شود (فخررازی، ٦/ ٥٧).

اما در نقد این استدلال باید گفت دلالت این قسمت آیه در باره اهل کتاب به حد ظهور که بتوان به آن استناد کرد نمی‌رسد توضیح اینکه در زمان نزول آیه گرایش بت پرستان به یهود و نصاری متعارف نبوده اگر اینچنین بود ظهور آیه بر مدعا واضح می‌شد ولی با توجه به اینکه در زمان نزول این آیه مشرکین یا به بت پرستی باقی می‌ماندن و یا اسلام می‌آوردند لذا قید ایمان ظهور بر نفی شرک دارد و ظهور بر نفی یهودیت و نصارانیت ندارد و دلالت آیه تا به حد ظهور نرسد قابل استناد نیست.

ج: استدلال به تعلیل انتهاء آیه «اولئک یدعون الی النار.....»:

حکمتی که برای حرمت ازدواج با مشرکان بیان شده است: «اولـئک یدعون الی النار»، شامل اهل‌کتاب می‌شود؛ زیرا زن و شوهر از نظر اخلاقی و دینی، بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و در این جهت، تفاوتی میان بت پرستی و شرک و آیین اهل‌کتاب نیست؛ بنابراین، ازدواج با اهل کتاب نیز باید ممنوع باشد؛ و همین تعبیر در جواهر نیزآمده است (صاحب جواهر، ۲۸/ ۳۰).

نقد استدلال:

در نقد این استدلال باید گفت: دو حکم در آیه ذکر شده است یکی حرمت ازدواج مشرکات و دیگری نکاح مشرکین و صحت این استدلال بر این است که تعلیل ظهور بر دو حکم داشته باشد اما ظاهر جمله اختصاص تعلیل به حکم دوم است بخصوص معمولاً زن از همسر خود تأثیر می‌پذیرد و عکس این موضوع نادرا اتفاق می‌افتد و علی الاخص در زمان معصومین علیه السلام اینگونه بوده است در روایات نیز همین معنا آمده است.

علاوه بر اینکه حکمت در این آیه، تعمیم دهنده حکم نیست و گرنه فسق یا اختلاف در مذهب نیز باید مانع ازدواج قلمداد شود؛ زیرا این حکمت در آن‌جا هم وجود دارد؛ درحالی‌که هیچ‌کس ملتزم به این مطلب نشده است.

آیه دوم:

«یا أیها الذین آمنوا إذا جاءکم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن ... ولا تمسکوا بعصم الکوافر... » (ممتحنه: ۱۰)

علماء زیادی برای استدلال بر تحریم ازدواج با زن اهل کتاب به این آیه استدلال نموده‌اند از جمله

شیخ طوسی در تهذیب (طوسی، ۲/ ۲۹۶) و سید مرتضی در انتصار (۲۷۶) و شیخ مفید در مقنعه (۵۰۰) علامه حلی در مختلف الشیعه (۷/ ۷۶) طبرسی در مجمع البیان (۳/ ۲۸۳) را می‌توان نام برد.

تبیین مدلول آیه:

در این آیه عصم جمع عصمت است و مراد از عصمت، علقه زوجیت است، اطلاق عصمت بر زوجیت از آن روست که ازدواج سبب عصمت و حفظ طرفین شده است زمخشری در این خصوص اینگونه آورده است «والعصمه ما یعتصم به من عقد و سبب ...قال ابن عباس: من کانت له امراه کافره بمکه فلا یعتدن بها من نسائه، لان اختلاف الدرین قطع عصمتها منه» (زمخشری، ۴/ ۹۳).

در این آیه عنوان کوافر که جمع کافر است بکار برده شده است و اهل کتاب قطعا از کافرانند و عنوان کوافر مثل مشرکات نیست که در شمول آن نسبت به اهل کتاب نظرات مختلف وجود داشته و مطرح باشد.

در نحوه استدلال بر این آیه باید گفت: از آنجا که این آیه بقاء ازدواج با زنان اهل کتاب را ممنوع اعلام می‌نماید از طریق اولویت بر ممنوع بودن حدوث ازدواج با آن‌ها نیز دلالت دارد یعنی از نهی از بقاء ازدواج، عرف نهی از حدوث ازدواج را مسلم و مفروغ عنه آن می‌داند، در جواهر در این خصوص می‌فرماید «و متی ثبت انقطاع العصمه الثابته بالنکاح السابق لزم منه عدم التاثیر اللاحق، بل لعله اولی» (۳/ ۳۰).

اشکال صاحب جواهر به استدلال به این آیه

صاحب جواهر می‌فرماید: از آنجا که شان نزول آیه در باره کافرانی نازل شده که اسلام آورده و به مدینه مهاجرت کردند، ولی زنان آن‌ها بر شرک خود باقی مانده و در مکه ماندند، آیه به این تازه مسلمانان خطاب می‌کند که چنین زنانی را همسر خود بشمار نیاورند، در نتیجه اختصاص به بقاء نکاح با زنان کافر دارد و آیه مربوط به زنان مشرک است و شان نزولش در باره زنان اهل کتاب نیست لذا اطلاق آیه صورت حدوث ازدواج با زنان کافر را شامل نمی‌گردد و استدلال به آیه برای تحریم ازدواج با زنان اهل کتاب صحیح نیست (۳۰/ ۳۵).

موید این نتیجه‌گیری این است که اجماع وجود دارد که اگر شوهر زن ذمی اسلام آورد، نکاح آن‌ها از بین نمی‌رود لذا این آیه به نکاح با اهل کتاب ارتباطی ندارد.

پاسخ نقد صاحب جواهر:

ولی در پاسخ می‌توان گفت: مجردشان نزول آیه دلیل کافی برای تقیید اطلاق آیه محسوب نمی‌شود و بخصوص اینکه در روایات به این آیه بر تحریم ایجاد زوجیت بین مرد مسلمان و زن اهل کتاب استدلال شده است، و بنا بر اجماع بقاء زوجیت بین مرد و زن ذمی در صورتی شوهر مسلمان شود، این صورت از

شمول آیه خارج می‌شود و در سایر صورت‌ها تمسک به اطلاق آیه صحیح است.

از مجموع بررسی‌های ذکر شده در باره آیه دوم، نتیجه اینکه دلالت این آیه بر ممنوعیت ازدواج با زنان اهل کتاب رسا و کامل است.

آیه سوم:

تبیین مدلول آیه و وجه استدلال:

از جمله آیاتی که برای منع ازدواج اهل کتاب مورد استدلال قرار گرفته آیه ۲۵ سوره نساء است که می‌فرماید: کسانی‌که توانایی ندارند با زنان آزاد و پاک‌دامن و با ایمان ازدواج کنند، با دختران با ایمان که مملوک و کنیزند، ازدواج کنند: «ومن لم يستطع منكم طولاً ان ينكح المحصنت المؤمنت فمن ما ملكت ايمنكم من فتيتكم المؤمنت والله اعلم بايمنكم بعضكم من بعض فانكحوهن باذن اهلهن» کسانی‌که توانایی ندارند با زنان آزاد و پاک‌دامن و با ایمان ازدواج کنند، با دختران با ایمان که مملوک و کنیزند، ازدواج کنند.

وجه استدلال به آیه چنین است: ذکر صفت ایمان در آیه، نشانگر عدم جواز ازدواج با زنان غیر مؤمن (مشرک یا کتابی) است، مقدس اردبیلی در تفسیر زبدة البیان فی احکام القرآن (۵۱۸)، ذیل آیه ۲۵ از سوره نساء می‌نویسد: ظاهر آیه می‌رساند که ازدواج مسلمان با غیرمسلمان (چه کتابی یا غیر کتابی) جایز نیست، زیرا قید مؤمنات دوبار تکرار شده: ومن لم يستطع منكم طولا ان ينكح المحصنهات المومنات فمن مها ملكت ايمانكم من فتياتكم المومنات، ولی از آن جا که این ظهور مربوط به مفهوم وصف است، حجیت ندارد، بنابراین، این آیه تعارضی با آیات حلیت نکاح با اهل کتاب ندارد. ولی به نظر می‌رسد آیه نمی‌تواند دال بر مقصود باشد زیرا برای مفهوم وصف، حجیت و اعتباری ثابت نشده است.

اینجا بحث مهم دیگری بعنوان مکمل وجود دارد، که لازم است برای نتیجه گیری به آن پرداخته شود و آن، این است که نسبت بین دو آیه ۲۲۱ سوره بقره و ۱۰ سوره ممتحنه و آیه ۵ سوره مائده «اليوم أحل لكم الطيبت وطعام الذين أوتوا الكتب حل لكم وطعامكم حل لهم والمحصنت من المؤمنت والمحصنت من الذين أوتوا الكتاب من قبلكم إذا ءاتيتموهن أجورهن محصنين غير مسفحين ولا متخذي أخدان ومن يكفر بالايمان فقد حبط عمله وهو في الاخرة من الخسرين» چه می‌شود؟ طبق بیان علامه و نیز صاحب جواهر که فرمودند: مشرکات شامل اهل کتاب نمی‌شود، نتیجه این است که این دو آیه با آیه ۵ سوره مائده باهم تقابلی ندارند. مشرکات یعنی وثنیه، و مراد از «والمحصنت من الذين أوتوا الكتب» زن‌های اهل کتاب است. اما طبق بیان کسانی که قائل هستند مشرکات اطلاق و عموم دارد بین این آیات تعارض وجود دارد.

راه‌های حل این تعارض

احتمال اول: بگوییم چون سوره مائده آخرین سوره‌ای است که بر پیامبراکرم در مدینه نازل شده، این آیه ناسخ آیه سوره بقره است.

احتمال دوم: اینکه آیه ۵ سوره مائده مخصص سوره بقره باشد با این توضیح که در آیه «لاتنکحوا المشرکات» حتی یومن همه کتابیه چه محصنات و چه غیر محصنات را شامل می‌شود اما در آیه «والمحصنات من الذین اوتوالکتاب» زن‌های عفیفه از اهل کتاب را استثناء کرده است که این تحلیل کاملاً مطابق ظاهر دو آیه می‌باشد.

احتمال سوم: این است که بگوییم: «وَٱلْمُحْصَنَٰتُ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ» مخصص است؛ یعنی نکاح با زن‌های اهل کتاب از اول هم حرام نبوده، هرچند که عموم آیه شامل آن‌ها می‌شود، اما خداوند کتابیات را اراده نفرموده بود.

احتمال چهارم: این است که بگوییم آیه سوره بقره ناسخ آیه مائده است؛ برخی قائل هستند که آیه بقره ناسخ آیه مائده است؛ نظرشان این است چون تعداد مسلمان‌ها کم بود خداوند اول اجازه داد مسلمان‌ها بروند با زن‌های یهودی و مسیحی ازدواج کنند؛ اما بعد که عدد مسلمان‌ها زیاد شد، فرمود «وَلَا تَنكِحُوا۟ ٱلْمُشْرِكَٰتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ» و دیگر بین خودتان ازدواج کنید؛ سراغ یهودی‌ها و نصرانی‌ها نروید. اما این نظر باطل است؛ چون شرطش این است که آیه مائده قبل سوره بقره نازل شده باشد؛ و تقریباً بین علما و مفسرین در علوم قرآن مسلم است که سوره مائده آخرین سوره است ولم ینسخ منها شیء. (طباطبایی، ۲/ ۲۰۴-۲۰۲) بنابراین، احتمال سوم رد می‌شود؛ و ما نمی‌توانیم بگوییم آیه سوره بقره ناسخ آیه سوره مائده است، گرچه بعضی از علمای اهل سنت این حرف را زده‌اند.

علاوه بر اینکه نسخ بعلت ندرت و قلت آن برخلاف قاعده است و سیاق آیه و آیات قبل از آن، سیاق امتنان و تخفیف است و در مقام بیان این امر است و این را می‌توان از تفکر در آیات به دست آورد؛ بنابراین در این مقام، دیگر با نسخ سازگار نخواهد بود. با توجه به اینکه امکان جمع عرفی وجود دارد بگونه‌ای که هیچ‌گونه تنافی بین آیه جواز و آیات حرمت نباشد وچون آیات مربوط به حرمت ازدواج با مشرک و آیه جواز ازدواج با اهل کتاب، به دو موضوع کاملاً مباین با هم مربوط‌اند و آیات مربوط به حرمت ازدواج با کافر را می‌توان به آیه جواز ازدواج با اهل کتاب تخصیص زد؛ زیرا نسبت، عام و خاص مطلق است (ابن قدامه، ۷/ ۵۰۱). مضافاً اینکه در تاریخ داریم در زمان پیامبر اکرم افرادی با زنان اهل کتاب ازدواج می‌کرده‌اند کما اینکه در باره حذیفه همین مطلب نقل شده است همانگونه که جابرابن عبد الله از پیامبر اکرم نقل می‌کنند «نتزوج نساء اهل کتاب ولا یتزوجون نسائنا.» (ابن کثیر، ۳۶۲)

احتمال پنجم: بسیاری گفته‌اند کلمه نکاح ظهور در نکاح دائم دارد؛ کما اینکه در مورد محلل که قرآن

کریم می‌فرماید «فإن طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره» مراد نکاح دائم است؛ چـون اگـر نکاح دائم نباشد، محلل اثری ندارد. در اینجا هم بگوییم مراد از «ولا تنکحوا المشرکت حتی یؤمن» نکـاح دائم است، و آیه ٥ مائده را به قرینه آن حمل بر نکاح موقت کنیم. یعنی مطلبی که کثیـری از فقهـای شـیعه الآن تفصیل می‌دهند و می‌گویند نکاح دائم کتابیه جایز نیست، اما موقت جایز است.

ادله قائلان به تفصیل:

برای نظریه تفصیل به دو دلیل استناد شده است: کتاب و سنت.

اول: کتاب

آنچه از قرآن کریم مورد استدلال قرار گرفته آیه ٥ سورة مائده است کـه می‌فرمایـد: «الیـوم أحـل لکـم الطیبات...»

تبیین استدلال: شکی در دلالت این آیه بر جواز ازدواج با زنان کتابی نیست. ادعای نسخ این آیه بـا آیـه بقره یا ممتحنه نیز با توجه به تأخر زمانی نزول آن مردود است؛ چرا که نسخ آیه پسین با آیـه پیشـین امکـان ندارد. جز آن که باقی آیه آن جا که می‌فرماید: «إذا آتیتموهن أجورهن» ظاهر در نوع خاصی از نکاح است، و آن نکاح متعه می‌باشد نه دائم، به اعتبار این که واژة «اجر» در قرآن تنها به عـوض ازدواج موقـت اطـلاق می‌شود، برخلاف ازدواج دائم که «به عوض آن مهر و صداق و مانند آن می گویند» (صاحب جـواهر، ۳۰/ ۳۹). شاهد این معنا آیه شریفه‌ای است که می‌فرماید: «فما استمتعتم به مـنهن فـآتوهن أجـورهن فریضـة» (نساء: ٢٤).

ابن عباس و سدی می‌گویند: منظور از این آیه ازدواج موقت است (طبری، ٥/ ٢٦) و نظر مذهب شیعه نیز همین است. چرا که واژة «استمتاع» هرگاه مطلق به کار رود جز عقد موقت از آن استفاده نمی‌شود.

دوم: سنت

آنچه از سنت مورد استناد قرار گرفته جمع میان دو دسته از روایات است: روایات نهی از ازدواج با زنان کتابی به طور مطلق، و روایات جواز ازدواج موقت با زنان کتابی است. مانند روایت تفلیسـی از امـام رضـا (ع): «یتمتع الرجل من الیهودیة والنصرانیة؟ قال: یتمتع من الحرة المؤمنة و هی أعظم حرمـة منهـا» (ابـن بابویه، ۳/ ٤۳۰) و روایت زرارة: «سمعته علیه السلام یقول: لا بأس أن یتزوج الیهودیة و النصـرانیة متعـة و عنده امرأه» و روایت موثق اشعری «سألته علیه السلام عن الرجل یتمتع من الیهودیة و النصـرانیة، فقـال: لا أری بذلک بأسا». و روایت مرسل ابن فضـال از امـام صـادق (ع) «لا بـأس أن یتمتـع الرجـل بالیهودیـه و النصرانیه و عنده حرة» (حر عاملی، ١٤/ ٤٣٦ - ٤٣٨).

جمع میان این دو دسته از روایات اقتضا می‌کند که نهی را بر ازدواج دائم و جـواز را بـر ازدواج موقـت

حمل نماییم. به عبارت دیگر باید گفت: حرمت مطلق ازدواج با زنان کتابی با اطلاق روایات آن ثابت می‌شود، و سپس روایات دسته دیگر به عنوان مقید، ازدواج موقت را از تحت اطلاق حرمت خارج می‌کند ولی ازدواج دائم همچنان تحت اطلاق باقی می‌ماند.

مناقشاتی در ادله قائلان به تفصیل

آنچه ذکر شد مجموع دلایلی بود که برای تفصیل میان ازدواج موقت و دائم مورد استناد قرار گرفته است، لکن تأمل بیشتر نا تمامی آن را نشان می‌دهد که در زیر بدان می‌پردازیم:

۱. کتاب

استدلال به قرآن دائر مدار این آیه شریفه است که می‌فرماید: «إذا آتیتموهنّ أجورهنّ فریضـة» (مائـده: ٥). قائلان به نظریه تفصیل ادعا می‌کنند که مراد خداوند متعال از «أجورهنّ» عوض متعه است، اما این ادعا بدون دلیل و مردود است، زیرا اولاً اجر، در نکاح دائم نیز به‌کار رفته است، کما اینکه در سوره احزاب آیه ۰۵ و سوره ممتحنه آیه ۱۰ به این معنا بکاربرده شده است.

ثانیاً این آیه، «اجور» برای دوگروه، «محصنـت مـن المؤمنـت» و «المحصنـت مـن الـذین اوتـوا الکتـب» را مطرح کرده است و بی‌شک، آیه درباره خصوص متعه، درباره زنـان مـؤمن سـخن نمی‌گویـد، و درباره زنان اهل‌کتاب نیز به مطلق ازدواج (دائم و متعه) نظر دارد و اختصاص قید «اذا ءاتیتموهنّ اجورهنّ» به گروه دوم (اهل‌کتاب) نیز خلاف ظاهر است (صاحب جواهر، ۳۰/ ۳۹).

توضیح اینکه اجر به مطلق مهر اطلاق می‌شود (فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ۲/ ۲٤۹). همانطور که در آیه دیگری به این معنا اطلاق شده است، آن جا که می‌فرماید: «فـانکحوهنّ بـإذن أهلهـنّ و آتـوهنّ أجورهنّ فریضة» (نساء: ۲٥) به این معنا اطلاق شده است. اختلافی نیست در این که مـراد از «أجـورهنّ» در این آیه شریفه مطلق «مهر» و یا عوض نکاح دائم است. علاوه بر این که آیه سوره مائده مشتمل بـر ذکـر زنان مؤمن و زنان کتابی هر دو است، و ضمیر در «أجورهنّ» به هر دو گروه باز می‌گردد. شکی نیسـت کـه «اجر» در مورد زنان مؤمن اختصاصی به متعه ندارد و احتمال اختصاص قید به زنـان کتـابی نیـز بـرخلاف ظاهر آیه و مردود است (صاحب جواهر، ۳۰/ ۳۹) آیه شریفة «فما استـمتعتم بـه مـنهنّ فـآتوهنّ أجـورهنّ فریضة» (نساء: ۲٤) نیز برداشت فوق از واژة «اجر» را توجیه نمی‌کند. چرا کـه مـراد از آیـه اخیـر -یعنـی ازدواج موقت- از قرینة دیگری که داخل آیه است مانند لفظ «استمتاع» و یا خارج از آن و در روایات است فهمیده می‌شود.

۲. سنت

اما جمع در مورد استدلال این دسته از فقها برای اثبات نظریه تفصیل برخلاف قاعـده اسـت. چـرا کـه

روایات حرمت مطلق در تعارض با روایات جواز مطلق قرار دارد، روشن است که بنا بر قاعده، جمع، باید میان این دو دسته روایات واقع شود، نه میان روایات حرمت مطلق و روایات جواز متعه .تقیید روایات حرمت مطلق پیش از خلاص آن‌ها از تعارض با روایات جواز مطلق- با توجه به اینکه هنوز حجیتشان ثابت نیست ـ خطای واضحی است. با این وصف روایات مربوط به جواز ازدواج موقت نیز به هیچ یک از اقسام دلالت بر عدم جواز ازدواج دائم ندارد، و ملازمه‌ای هم میان آن‌ها نیست. بلکه چه بسا ملازمه میان جواز ازدواج موقت و جواز ازدواج دائم باشد.

جمع بندی پنج احتمال فوق

همانطور که صاحب جواهر می‌فرماید: بعد از بررسی روایات به این نتیجه می‌رسیم که روایات متعارض است؛ یک روایاتی می‌گوید «ولا تنكحوا ٱلمشركت» ناسخ است و یک روایاتی هم می‌گوید «والْمحصنت من ٱلذين أوتوا ٱلكتب» ناسخ است؛ این‌ها تعارض می‌کنند؛ تعارض که کردند، مسئله نسخ را کنار می‌گذاریم و باید بگوییم «ولا تمسكوا بعصم ٱلكوافر» (عام است) «ولا تنكحوا ٱلمشركت» نیز (عام است)، یعنی مشرکات، هم وثنی را در برمی‌گیرد و هم اهل کتاب را؛ کوافر نیز، هم وثنی را و هم اهل کتاب را در بر می‌گیرد؛ «والْمحصنت من ٱلذين أوتوا ٱلكتب» فقط شامل اهل کتاب است در نتیجه مخصص دو آیه قبل محسوب می‌شود (صاحب جواهر، ۳/ ۳٦۸).

به هرحال، نکته‌ای که می‌تواند منسوخ نشدن آیه «الیوم... والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب» را به خوبی تأیید کند، لسان خود این آیه است؛ زیرا ظاهرش نشان می‌دهد که ازدواج با زنان اهل کتاب، در برهه‌ای از زمان ممنوع بوده است و سپس با این آیه تجویز شده است یعنی مفاد آیه، با ناسخ بودن آن بسیار سازگار است. افزون بر دلیل‌هایی که گذشت، علامه حلی، در کتاب مختلف الشیعه، از دلیل دیگری بهره می‌گیرد که صورت اجمالی آن در کتاب یاد شده، چنین است.

نکته دیگری که در این جا قابل توجه است، این است که براساس شواهد تاریخی، حکم تحریم ازدواج با کفار در سال ششم هجری تشریع شده و اگر اهل کتاب نیز مشمول آیات تحریم بودند، ممکن نبود که در سال نهم یا دهم بر اساس آیات سوره مائده، ازدواج با زنان اهل کتاب حلال شده باشد، و به دیگر سخن، آیه «الیوم احل لکم الطیبات» با آیه «اولئک یدعون الی النار» در سوره بقره از نظر بلاغت سازگار نبود، بنابراین آنچه در سوره بقره مورد تحریم قرار گرفته، غیر از کسانی است که به عنوان طیبات یا در ردیف طیبات در سوره مائده ذکر شده است.

نتیجه‌گیری

همانطور که در ابتداء این مبحث بیان شد وقتی در سوره بقره مشرکات را شامل اهل کتـاب نـدانیم بـین آیات تعارضی وجود ندارد و نفس این مطلب مویدی بر مطلب مورد نظر می‌باشد و نیاز به جمـع بـین ایـن آیات نیست اما اگر تعارضی بین این آیات فرض کنیم کـه نیـاز بـه جمـع داشـته باشـد بـا تحلیلـی کـه بـر احتمالات مختلف فوق ذکر شد واز همه مهم‌تر حرف مهمی که صاحب جواهر در اینجـا دارد، می‌فرمایـد آیه سوره مائده «وَٱلْمُحْصَنَٰتُ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكُمْ» (محکمة لا نسخ فیه) (صاحب جواهر، ۳۰/ ۳۹٦). دلیل ایشان روایاتی است که سوره مائده را آخرین سوره نزول قرآن معرفی می‌کند از جملـه روایتـی در صفحه ۲۵۲ از جلد ۲ الدر المنثور که از پیامبر (ص) نقل شده است: «إِنّ سورة المائدة آخـر القـرآن»، نزول آخرین سوره از سور قرآن که نازل شده، سوره مائده است؛ «فأحلوا حلالها وحرموا حرامه» آنچه که در این سوره حلال شده، حلال بشمارید و آنچه که حرام شده، حرام شمارید. در این سوره ازدواج با اهل کتاب حلال شده است و ما باید آن را حلال بشماریم و بگـوییم اگـر قـبلاً هـم آیـات دیگـر آن را نهـی کـرده، یـا تخصیص می‌خورند و یا نسخ می‌شوند. روایت دیگر از عیاشی است: «باسناده وعیسی بن عبدالله عن أبیـه عن جده عن أمیر المؤمنین (ع) که فرمود: «کان القرآن ینسخ بعضه بعض» بعضی از آیات، بعـض دیگـر را نسخ می‌کند «وإنما یؤخذ من رسول الله (ص) بآخره» آن چیـزی کـه در آخـر پیـامبر (ص) فرمـوده، اخـذ می‌شود «وکان من آخر ما نزل علیه سورة المائدة» آخرین چیزی که بر پیامبر نازل شده، سوره مائـده اسـت «نسخت ما قبلها ولم ینسخها شیء» ما قبل خودش را نسخ کرده است اما خودش نسخ نشده اسـت «لقـد نزلت علیه وهو علی بغلة شهباء» کل سوره مائده نازل شد بر پیامبر (ص) در حالی که بر روی استری شهباء ـ یعنی استر سفیدی که دارای خال‌های مشکی است ـ بودند «وقد ثقل علیه الوحی حتی وقفت» وحـی بـر پیامبر آنقدر سنگین بود که استر از سنگینی ایستاد؛ تا به اینجا که می‌رسـد کـه خـود پیـامبر (ص) بیهـوش شدند؛ و بعد که به هوش آمد دو دست خودش را روی شانه‌های «شیبة بن وهب الجحمی» گذاشت؛ «ثـم رفع ذلک عن رسول الله (ص) فقرأ علینا رسول الله سورة المائدة» بعـد پیـامبر کـه حالشـان یـک مقـداری مناسب‌تر شد، سوره مائده را خواندند فعمل رسول الله وعملن پیامبر (ص) خودش عمل کرد و ما هم عمل کردیم. این روایت ظهور در این دارد که آخرین سوره، سوره مائده بوده و هیچ آیه‌ای از آن نسخ نشـده اسـت (مجلسی، ۱۸/ ۲۷۲).

در مورد آیه شریفه «لَاتُحِلُّوا شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ» (مائده: ۲) که در سوره مائده است، از امـام بـاقر (ع) روایـت شده است که «لم ینسخ من هذه السورة شیء ولا من هذه الآیة»؛ نه از این سوره چیزی نسخ شده است و نه از خود این آیه «لأنه لا یجوز أن یبتدأ المشرکون فی أشهر الحرم بالقتال إلا إذا قاتلوا» ابتدای قتال با مشرکین

در ماه‌های حرام جایز نیست؛ مگر اینکه آن‌ها جنگ را شروع کنند. (فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ٢/ ١٨) و همانگونه که لحن آیه سوره مائده نیز موهم ناسخ بودن آن نسبت به آیات دیگر است، چه این که در آیه پنجم سوره مائده می‌خوانیم: «الیوم احل لکم الطیبات»، و لذا واژه الیوم حاکی از آن است که در گذشته، حکم به گونه دیگری بوده و بر اساس این آیه، حکم قبلی عوض شده بنابراین، آیه پنجم سوره مائده می‌تواند ناسخ آیه «ولاتمسکوا بعصم الکوافر» باشد و لااقل مخصص آن خواهد بود و قاعده اصولی نیز همین اقتضا را دارد، چه این که آیه «ولا تمسکوا بعصم الکوافر» عام است «والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب» خاص است، و هنگامی که امر، دائر مدار بین نسخ و تخصیص باشد، تخصیص مقدم خواهد بود.

بعضی گفته‌اند در روایت آمده است «ان سوره المائده من آخر سور القرآن نزولا» یعنی یک کلمه من دارد که در پاسخ میگوئیم در انتهاء روایت فرموده است «فاحلوا حلالها و حرموا حرامها» و این ذیل تصریح می‌کند آنچه در سوره مبارکه مائده آمده که حلال است آنرا حلال بشمارید و آنچه که در این سوره حرام است، حرام بشمارید و این بیان واضحی است و اینکه بعضی آخرین سوره نصر و برخی آیه شریفه «و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله..» نوشته‌اند با این مطلب قابل جمع است چون دیگر در آن از حلال و حرام بحثی نیست.

آیات و روایات مربوط به این بحث، نشان می‌دهد که مسلمانان از همان سال‌های نخستین هجرت، با مسأله ازدواج با زنان مشرک، روبه‌رو بوده‌اند. در روایتی، محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) در مورد ازدواج با زن یهودی و مسیحی می‌پرسد، حضرت در پاسخ می‌فرماید: مانعی ندارد. مگر نمی‌دانی طلحة بن عبیدالله در عهد پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) دارای همسری یهودی بود (حر عاملی، ١٤/ ٤١٧) براساس روایتی، حذیفه را نیز، دارای همسری مسیحی می‌داند (المغنی، ٧/ ٥٠٣).

لذا بعد این توضیحات که این مقاله مختصر مجال آنرا داشت با اعتراف به اینکه موضوع پیچیده‌ای است بحدی که صاحب جواهر وقتی جمع‌بندی خود را به اتمام می‌برد می‌فرماید «الحمدلله ثم الحمدلله» که توانستیم این مبحث را به نتیجه برسانیم می‌توان نتیجه گرفت قول بجواز ازدواج با زنان اهل کتاب نظر قوی‌تر و صحیح است.

منابع

قرآن کریم.

ابن ادریس، محمد بن احمد، ***السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی***، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، چاپ دوم، ۱٤۱۰ ق.

ابن بابویه، محمد بن علی، ***من لا یحضره الفقیه***، قم، جماعه المدوسین، چاپ دوم، ۱٤۰٤ ق.

ابن قدامه، عبدالله بن احمد، ***المغنی***، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، ۱٤۰٤ ق.

ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر، ***تفسیر ابن کثیر***، مکتبة اولاد شیخ للتراث، ۱٤۰۲ ق.

جصاص، أحمد بن علی، ***احکام القرآن***، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱٤۰۵ ق.

جوادی آملی، عبدالله، ***توحید در قرآن***، قم، انتشارات اسری، ۱۳۸۳.

حر عاملی، محمد بن حسن، ***وسائل الشیعه***، تهران، مکتبة الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.

خمینی، روح الله، ***تحریر الوسیله***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۶.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ***المفردات***، تهران، نشرکتاب، ۱۳۸۱.

زمخشری، محمود بن عمر، ***الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل***، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.

سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، ***الدر المنثور فی التفسیر بالماثور***، بیروت، دار المعرفة، ۱٤۱۱ ق.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، ***مسالک الأفهام***، قم، مؤسسة الأسلامیه، چاپ اول، ۱٤۱۰ ق.

صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الکلام***، تهران، مکتبة الإسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۹٦ ق.

طباطبایی، محمد حسین، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، قم، جماعه المدرسین، ۱۳۷۵ ق.

طبرسی، فضل بن حسن، ***مجمع البیان***، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱٤۱۵ ق.

طبری، محمد بن جریر، ***تفسیر طبری***، بیروت، دار الفکر، ۱٤۱۵ ق.

طوسی، محمد بن حسن، ***التبیان فی تفسیر القرآن***، نجف اشرف، مکتبة الأمین، ۱٤۱۲ ق.

ـــــــــــــــ، ***المبسوط***، بیروت، دارالکتاب الإسلامی، ۱٤۱۲ ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف، ***مختلف الشیعه***، قم، مؤسسة نشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

علم الهدی، علی بن حسین، ***مسائل الناصریات***، بیروت، مؤسسة فقه الشیعه، ۱٤۱۷ ق.

ـــــــــــــــ، ***الإنتصار***، النجف الأشرف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۹۱ ق.

فخر رازی، محمد بن عمر، ***تفسیر کبیر***، بیروت، دارالتراث العربی، ۱٤۰۲ ق.

فخرالمحققین، محمد بن حسن، ***ایضاح الفوائد***، قم، المطبعة العلمیه، ۱۳۸۹ ق.

فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، ***تفسیر صافی***، قم، مؤسسة نشر الهادی، ۱۳۷۴ ق.

ـــــــــــــــ، ***مفاتیح الشرائع***، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۳۸۸ ق.

کاشانی، علاءالدین بن مسعود، ***بدایع الصنایع***، پاکستان، مکتبة الحبیبیه، ۱۴۰۹ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، ***اصول کافی***، قم، دارالکتاب، ۱۳٦۹.

لنکرانی، محمد فاضل موحدی، ***تفصیل الشریعة فی شرح تحریرالوسیله***، قم، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)، ۱۳٦٦ .

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ***بحار الأنوار***، تهران، مکتبة الاسلامیه، ۱۳۸۹ ق.

محقق حلی، جعفر بن حسن، ***شرائع الإسلام***، قم، مکتبة مصطفوی، ۱٤۱۸ ق.

محقق کرکی، علی بن حسین، ***جامع المقاصد***، قم، مؤسسة آل البیت، لاحیاء التراث، ۱٤۰٦ ق.

مظفر، محمد رضا، ***اصول فقه***، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۱.

مفید، محمدبن محمد، ***المقنعه***، قم، مؤسسة نشر الإسلامی، چاپ دوم، ۱٤۱۰ ق.

مقدس اردبیلی، احمد ابن محمد، ***زبده البیان***، مؤسسة نشر الهادی، ۱۳۷۱ ق.